



کلاس و منابع درباره ما یاری پروژه رواداری توانا
وبینار تک

درس زندگی از روث بیدر گینزبرگ



ترجمه: فرمهر امیردوست

منبع: نیویورک تایمز



روث بیدر گینزبرگ قاضی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا

بچه‌هایی که از طرف مدرسه هفته‌ای یک بار به بازدید دادگاه می‌آیند همیشه می‌پرسند: «همیشه می‌خواستید قاضی شوید؟» یا دقیقتر بگوییم، «قاضی دیوان عالی؟». این سوال‌ها نشان می‌دهد که چه پیشرفت بزرگی صورت گرفته. آرزوی قضاوت برای دختران به هیچ وجه از ذهن جوانان امروزی دور نیست. در قدیم، پاییز سال 1956، که من وارد دانشکده‌ی حقوق شدم، اینطور نبود. کمتر از سه درصد مقامات قضایی ایالات متحده را زنان تشکیل می‌داد، و تنها یک زن در طول تاریخ در دادگاه استیناف کار کرده بود.

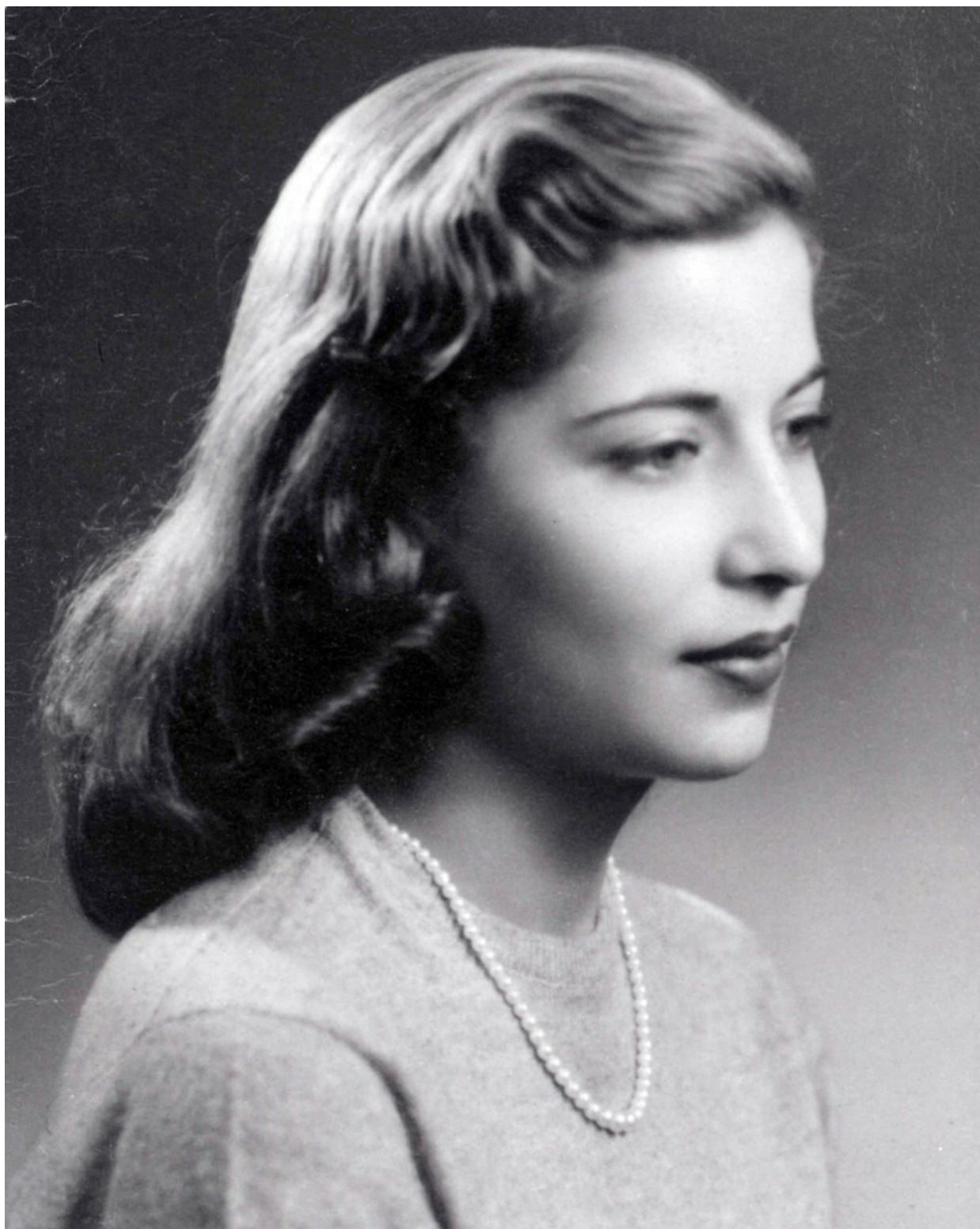
امروزه تقریباً نیمی از دانشجویان حقوق و بیش از یک سوم قضات دادگاه فدرال زن هستند. همچنین سه تن از قضات دیوان عالی ایالات متحده. مدیریت بیش از سی درصد دانشکده‌های حقوق در ایالات متحده در دست زنان است و بیست و چهار درصد مشاوران حقوقی پانصد شرکت پردرآمد آمریکایی را زنان تشکیل می‌دهند. تغییراتی که در طول زندگی من حاصل شده بسیار چشمگیر است.

چه خوشوقتی از این بالاتر که هم وکیل بوده‌ام و هم به چشم خودم دیده‌ام چطور برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده ارائه‌ی حق اساسی برابری زنان و مردان در دادگاه‌ها و دیوان‌های قضا فراهم شد. فمینیست‌ها، که مردان هم در میانشان هستند، نسل‌ها در پی همین بوده‌اند. اما تا اواخر دهه‌ی شصت میلادی جامعه آماده‌ی پذیرش این درخواست نبود.

چه چیزی باعث شد در جنبشی دست داشته باشم که در پی برداشتن بندها و سدهای راه رسیدن دختران و پسرانمان به غایت استعدادهایشان بود؟ اول، مادری که خود الگوی لذت بردن از خواندن بود و همواره توصیه می‌کرد «مستقل» باشم، و بتوانم در برابر هر چه که سرنوشت سر راهم قرار داده از خودم دفاع کنم.

دو، معلمانی که در سال‌های رشدم مشوق و الهام بخشم بوده‌اند. استاد ادبیات اروپایی‌ام در دانشگاه کورنل، ولادمیر ناباکف، طرز خواندن و نوشتنم را تغییر داد. کلمات نقش‌ها را تصویر می‌کنند، این را از ناباکف آموختم. می‌گفت با انتخاب واژه‌ی مناسب، و ساختار واژگانی مناسب، می‌توان تفاوتی عظیم در انتقال تصویر یا ایده ایجاد کرد.

استاد قانون اساسی و دادگاه فدرالم در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه کلمبیا، جرال د گانتز، مصمم بود مرا در دادگاه فدرال مشغول به کار کند. آن هم با وجود مسئله‌ای که آن زمان محدودیت و مانعی بزرگ محسوب می‌شد: هنگام فارغ التحصیلی من مادر فرزندی چهار ساله بودم. تلاش‌های صمیمانه‌ی دکتر گانتز بالاخره نتیجه داد.



روث بیدر گینزبرگ در ایام جوانی

سوال دیگری که همیشه از من می‌پرسند این است: «چه توصیه‌ای برای ما داری؟» توصیه‌ای که برایتان دارم از مادرشوهرم در روز عروسی‌ام گرفته‌ام. مادرشوهرم می‌گفت: «در زندگی مشترک گاهی آدم باید کمی هم کر باشد.» خودم این توصیه را آویزه‌ی گوشم کرده‌ام، آن هم نه فقط در پنجاه و شش سال زندگی مشترک بی‌نظیرم. در محیط کار، حتی در دیوان عالی، هم به این توصیه

عمل کرده‌ام. هر وقت کلامی دلسرد کننده یا نامهربان شنیدید بهتر است فراموشش کنید. عصبانیت و خشم چیزی بر توان و اراده‌ی انسان نمی‌افزاید.

توصیه‌ی پدرشوهرم هم چراغ راهم بوده. در دو سال پنجاه و چهار و پنجاه و پنج که بین دبیرستان و دانشگاه فاصله افتاده بود، شوهرم مارتی در آماد و پشتیبانی ارتش، قرارگاه فورس سیل ایالت اوکلاهوما، خدمت می‌کرد. اواخر سال پنجاه و چهار باردار شده بودم و منتظر رسیدن فرزندمان در ماه جولای سال پنجاه و پنج بودیم، اما من نگران این بودم که چطور سال بعد با بچه‌ای در بغل دانشگاه را آغاز کنم. توصیه‌ی پدرشوهرم این بود: «روث، اگر نمی‌خواهی درست را ادامه بدهی، دلیلت به اندازه‌ی کافی محکم هست، کسی هم خرده‌ای بر انتخابت نمی‌گیرد. ولی اگر واقعا می‌خواهی حقوق بخوانی حتما دست از نگرانی بکش و راهی پیدا کن که هم بچه‌ات را بزرگ کنی و هم به درست برسی.» راهی که من و مارتی پیدا کردیم استخدام پرستار بچه از ساعت هشت صبح تا چهار عصر روزهای کاری بود.

آن موقع‌ها که بچه‌های من کوچک بودند اصطلاح «توازن کار و زندگی» هنوز رایج نشده بود، اما مدیریت زمانی که من به کار می‌گرفتم تقریباً همین معنا را داشت. بخش بزرگی از موفقیت‌م در دانشکده‌ی حقوق بدون شک تاثیر وجود دختر کوچکم جین بوده. هر روز در کلاس‌های دانشگاه شرکت می‌کردم و تا چهار بعدازظهر درس می‌خواندم؛ باقی ساعات مختص جین بود: پارک می‌رفتیم، بازی می‌کردیم یا شعر می‌خواندیم، حمامش می‌کردم یا غذایش را می‌دادم و برایش کتاب می‌خواندم. بعد از اینکه جین می‌خوابید با اشتیاقی تازه دوباره سراغ کتاب‌هایم می‌رفتم. هر بخش زندگی‌ام مایه‌ی دلگرمی بخش دیگر بود و تناسبی ایجاد می‌کرد که در زندگی دیگر دانشجویان حقوق وجود نداشت.

در زندگی از خوشبختی کم نداشته‌ام، اما ازدوایم با مارتین دی گینزبرگ مهم‌تر از هر چیز دیگری بود. کلمات در وصف همسر باهوش، مهربان و رؤفم کم است. از همان ابتدای ازدوایم معلوم شد که آشپز خوبی نمی‌شوم. سال 1956 که پسرمان جیمز به دنیا آمد، ازدوایم چهارساله شده بود، و مارتی به خاطر عشق به فرزندان شکمویمان آشپزخانه را ملک خودش کرد و سرآشپز خانه‌مان شد.

مارتی در لحظه‌ی به دنیا آمدن پسرمان همراهی‌ام کرد، اولین خواننده‌ی همه‌ی سخنرانی‌ها یا گزارش‌هایی بود که پیش نویس می‌کردم، و اولین خواننده‌ی همه

ی مقالاتم، در دو دوره مبارزه با سرطان، پا به پای من در بیمارستان می‌رفت و می‌آمد. هیچ ابایی ندارم که بگوییم بدون مارتی هرگز به صندلی دیوان عالی نمی‌رسیدم.



روث بیدر گینزبرگ هنگام نامزدی برای دادگاه عالی در سال ۱۹۹۳ میلادی

سال ۱۹۹۳ رون کلین، که آن زمان مشاور کاخ سفید بود، درباره‌ی نامزدی‌ام گفت: «اگر از من بپرسید، صد در صد. و این را هم گفته باشم که هر چند روث بیدر گینزبرگ حتما باید برای دادگاه عالی انتخاب شود، بدون شوهرش و همه‌ی تلاش‌های او به دیوان عالی نمی‌رسید.»

آن «همه» شامل به دست آوردن حمایت سناتور ایالت خودمان، دنیل پاتریک موینهان، و همسو کردن حمایت‌های حقوقدانان و وکلای رسمی برای من بود.

بارها گفته‌ام، سمتی که حالا دیگر بیست و سه سال است برعهده داشته‌ام بهترین و پرمشغله‌ترین شغلی است که هر وکیلی آرزویش را دارد.

وظیفه‌ی اصلی دیوان عالی این است که نارسایی‌های قانون فدرال را ترمیم کند.

چون دادگاه عالی اغلب تنها وقتی وارد پرونده می‌شود که دیگر قضاات میان متن صریح قانون اساسی و قانون ایالتی شکافت ایجاد کرده‌اند، کار ما بسیار حساس است؛ کم پیش می‌آید که نتیجه غیرقابل شک باشد. با این حال با کمک استدلال مشترک، نگاهی عمیق‌تر و جدی‌تر به مسائل، و در نظر گرفتن و توجه به نظرات ابتدایی، نهایتاً به اجماع می‌رسیم و کم پیش می‌آید که از اصل اختلاف نظر داشته باشیم.

وقتی یکی از قضاات جدا بر این عقیده باشد که اکثریت اشتباه کرده‌اند، آزادانه مخالفتش را اعلام می‌کند. خودم هر وقتی که لازم باشد از این موقعیت کمال استفاده را می‌کنم، دیگر همکارانم هم به همین ترتیب.

با وجود اختلاف نظرات و مسائل اساسی میانمان - مثلاً بر سر محدود کردن هزینه‌های کاندیداتوری، حقوق برابر شغلی، دسترسی به سقط جنین - به یکدیگر صادقانه احترام می‌گذاریم، حتی از همنشینی همدیگر لذت می‌بریم.

همکاری اصل حیاتی موفقیت در ماموریتی است که ما داریم. اگر - به قول قاضی محترم، آنتونین اسکالیا - نتوانیم «بگذار و بگذر»یم، نمی‌توانیم از عهده‌ی وظیفه‌ای که قانون اساسی بر دوشمان گذاشته بر بیاییم.

قبلتر از تغییرات اساسی شرایط کاری زنان گفتم، تغییراتی که خودم شاهدش بوده‌ام. اما بایستی قسمت تاریک تصویر را هم دید. اکثر فقیران در ایالات متحده و دنیا زنان و کودکان هستند، درآمد زنان در اینجا و خارج از کشور کمتر از مردانی با سطح تحصیلات و تجربه‌ی یکسان است، محل کار متناسب نیازهای مادران نیست، و همچنان باید برای برطرف کردن خشونت جنسی در محل کار و خشونت خانوادگی در خانه‌هایمان چاره‌ای بیاندیشیم. اما من دلم روشن است که جنبش حرکت به سمت به کارگیری ظرفیت‌های همگی آنان که «ما مردم» را می‌سازند ادامه خواهد داشت.

مطالب مرتبط

نوری

ما و مدرنیت: گفت و گو!

دید، اثر الیزابت کدی استنتون

آنچه بر خود می‌پسندید بر

سخنرانی "حق رای زنان" سوزان بی آنتونی

ظرفیت سازی برای سازمان های غیردولتی محلی: دستنامه راهنما برای عملکرد شایسته

مگر من زن نیستم؟ اثر سوجورنر تروث

کنش های کوچک ایستادگی، اثر استیو کراشا و جان جکسون

سیر تاریخی ابداع حقوق بشر، اثر لین هانت

فرار از کره شمالی، در جستجوی آزادی

اما واتسون: برابری جنسیتی مسئله شما هم هست

مبارزه برای حقوق بشر، سخنرانی النور روزولت

دانش آموختگان توانا می گویند

از آموزشکده توانا بسیار ممنون و سپاسگزارم که دوره های مفید و سازنده ای را برگزار می کند. در هر دوره نه تنها دانشجویان ایرانی بلکه دانشجویانی از کشورهای هم زبان مانند افغانستان و تاجیکستان نیز در کلاس ها شرکت کرده بودند. به نظر من این تلاش آموزشکده توانا بزرگترین خدمت به نسل های فارسی زبان است.

- وحید، فارغ التحصیل دوره کنشگری و جنبش دانشجویی

پیوند با توانا

آر اس اس

از اخبار جدید بر روی سایت توانا مطلع شوید



فیسبوک

ما را در فیس بوک دنبال کنید



توییتر

به توانا در توییتر
پیوندید



یوتیوب

کانال توانا در یوتوب را مشاهده کنید



گوگل +

به توانا در گوگل پلاس
پیوندید





در آپ توانا ببینید!



A project of the
e-collaborative
for civic education

Copyright © 2016 E-Collaborative for Civic
Education. All rights reserved.
